

اسلام برای عرضه به دنیای جدید چه دارد؟*

نویسنده: سید حسین نصر**

مترجمین: ه. امینی، ح. حیدری***

چکیده

در نیای جدید غرب، ابتدا امور حکومتی و معیشتی، بعد تفکر سپس خود دین (از طریق رنسانس)، غیر دینی شده و جوامع جدید به دنیاگرایی و دین زدایی افراطی و بحران درونی فقدان معنا رسیده است. در این اوضاع و احوال، اسلام با داشتن ویژگی‌های ذیل که در کم‌تر دینی یافت می‌شود می‌تواند درمانگر و چاره‌ساز دین‌زدایی معاصر باشد: - ویژگی نخست اسلام، تطبیق‌پذیری اجرای شعائر اسلامی (مانند نماز) در همه مکان‌ها و زمان‌ها، در حضر یا در سفر است و مانند احکام برخی از ادیان به برگزاری در محل خاص مقید نیست. - ویژگی دوم اسلام این است که بر حسب آموزه توحید، درون آدمی را یک پارچه و هماهنگ می‌سازد و با رسمیت شناختن نیازهای گوناگون جسمی و روحی، وجود آدمی را به تعادل می‌رساند. - ویژگی سوم اسلام این است که برخلاف بسیاری از ادیان دیگر، جریان وحی را در دین منحصر نمی‌داند و کلیت و شمول آن را باور دارد و موثد و حیاتی بودن بسیاری از ادیان پیشین است. این خصوصیت، زمینه‌ساز همزیستی ادیان گوناگون در جهان معاصر است. - ویژگی چهارم آن است که باطنی‌گرایی اسلام (عرفان اسلامی و تصوف)، سالک را به دوری از جامعه و گوشه‌گیری دعوت نمی‌کند و مشارکت فعال اجتماعی با زیست عرفانی قابل جمع است و چون مخاطب عرفان اسلامی فطرت پابدار انسانی است، جاذبه آن برای جوامع از بین نخواهد رفت.

واژگان کلیدی: اسلام، وحی، دین، عرفان اسلامی، فطرت، دین‌زدایی.

* این مقاله از کتاب Living sufism با مشخصات ذیل برگرفته شده است:

Nasr, Seyyed Hossein, Living Sufism, london, Unwin Paperbacks, 1980, PP. 147 - 153.

** متفکر و اندیشمند شیعی که در دانشگاه‌های امریکا به تدریس اشتغال دارد.

*** استادیاران دانشگاه کاشان.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۱/۱۱/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۳۸۲/۰۲/۱۵

امروزه کسانی که از این یا آن اندیشه یا امر دیگری که مناسب و به اقتضای دنیای روز نیست، دم‌می‌زنند و مایلند حقیقت ذاتی آموزه‌ها و اندیشه‌هایی را که اهمّیت پایدار و همیشگی دارند، به فراموشی بسپارند. چنین کسانی با نادیده گرفتن نیاز حقیقی دنیای روز، به شیوه‌ای مشابه، مناسبت و ارتباط اندیشه‌های یاد شده را با خود آن نیاز نادیده می‌انگارند و آن چه را که در این سرعت محیرالعقول تغییر و تحوّل مصنوعی، متداول نیست یا مُد به شمار نمی‌رود، بی اهمّیت و نامربوط تلقّی می‌کنند؛ در حالی که آن چه در واقع، ناچیز و یا کم اهمّیت و یا نامربوط است، همان فضای فکری است که حقایق ابدی و دائم را نادیده می‌گیرد؛ حقایقی که در عناصر ثابت و پایدار درون آدمیان ریشه دارد و به این دلیل، قرن‌ها به او گرایش داشته و برای وی معنادار بوده است.

اگر بخش کامل انسانیت متجدّد، دیگر حقایق ابدی دینی و حکمتی را که فرا چنگ اندیشه حکیمان درآمده و بدان تعالی بخشیده‌اند و همواره در طول اعصار پیروی شده، معنادار نمی‌یابند، فقدان این بصیرت عقلانی، بیش از همه از این واقعیت ناشی می‌شود که موجودیت این بخش از بشر، خود در پی معناجویی و معنایابی نبوده‌اند. این دسته از آدمیان در حالی که خود و درک ناقص خود را از اشیا که «معضلات وجودی انسان جدید» نامیده می‌شود، بسیار جدّی گرفته‌اند، قادر نیستند لبه تند انتقادات را به سمت و سوی خود متوجّه سازند؛ بدین جهت، غیر از انتقاد از حقایق عینی و وحیانی موجود در همه ادیان اصیل و راستگیش، اقدامی نمی‌کنند؛ در صورتی که این حقایق، فی نفسه، خود معیار و میزان فضایل بشرند.

تناسب و ارتباط اسلام یا هر دین اصیل دیگر با دنیای جدید، باید در پرتو تقدّم وجودی یکی در مقایسه با دیگری به بحث گذاشته شود؛ یعنی اسلام و به طور کلی هر دینی، از حقّ مطلق سرچشمه گرفته و حامل پیام آسمانی است؛ در حالی که عالم هستی از این حیث، همواره نسبی بوده، قدیم و جدید آن، کماکان عالم یا دنیا (به تعبیر سنتی اسلامی آن) باقی می‌ماند.

دنیای جدید از آن چه در دیدگاه سنتی دینی از «دنیا» مقصود بود، کم‌تر نیست و حتّی فی الواقع، این دنیای جدید بیش‌تر از هر «دنیای» دیگری که می‌شناسیم، دور و غایب از ذات باقی است و بیش از دیگر دنیاها، به پیام آن ذات لایتغیر نیاز دارد.^۱

اسلام به طور مشخص، همان پیام پیشگفته و فراخوان مستقیم انسان از طرف خداوند (ذات مطلق) است که او را به رهایی از سرگردانی در پیچراهه نسبیت و بازگشت به ذات مطلق و یگانه فرا می‌خواند. اسلام، انسان را به آن چه که باقی‌ترین و لایتغیرترین^۲ است ارجاع می‌دهد و بر این اساس، مادام که انسان، انسان است، پیام مذکور با همه عوالم و نسل‌ها ارتباط دارد.

امروزه حتّی در حلقه‌ات آکادمیک غرب که دیر زمانی تحت سلطه «تئوری تکامل»

(Evolutionism) قرن نوزدهم بوده است، دانشمندان، بازشناسی و تأیید ماهیت و وجود ذات باقی و ابدی انسان و نیازهای او را آغاز کرده و توجه خود را بر عناصر دائم و پایدار مخاطب پیام اسلام، متمرکز ساخته‌اند.

انسان‌ها به دنیا آمده، می‌میرند و همواره، هم برای آغاز و فرجام زندگی و هم برای فاصله بین تولد و مرگ، در جست‌وجوی معنی هستند. این معناجویی که همانند نیاز به غذا و جان‌پناه برای انسان ضرورت دارد، در حقیقت همان جست‌وجوی اصل غایی و حقّ مطلق شمرده می‌شود و این نیاز نیز برای آدمی چون نیاز به تغذیه، دیرپای و ماندگار است.^۳

دین، دقیقاً این «معنا» را به آدمی ارائه می‌دهد و به تعبیری، در طوفان کثرات و بی‌تعینی موجود در مظاهر کائنات و هستی حادث دنیوی، پناه‌گاه و مأمن انسان است. بی‌دلیل نیست که برخی از حکیمان مسلمان، دعا‌های اسلامی را به مثابه ملجأ و پناهی در طوفان زندگانی روزمره بشر دانسته‌اند. پایداری و ماندگاری پیام اسلام نیز به اندازه‌نیاز بشر به پناه معنوی و معناجویی، تداوم دارد.

با نگاهی دقیق‌تر می‌توان گفت: یکی از مهم‌ترین بیماری‌های عصر جدید، دنیایی‌کردن و دین‌زدایی افراطی (Oversecularization)، یعنی تهی ساختن پدیده‌ها از شأن و مرتبه معنوی مربوط به آن‌ها است و اسلام این بیماری را چاره و درمان می‌کند. در غرب، نخست قلمرو مربوط به دولت و حاکمیت، غیر دینی و سکولار شناخته شد؛ هر چند در قرون وسطا و در واقع تا دوران اخیر و تا زمانی که نهادهای سنتی سیاسی باقی بودند، قلمرو دنیایی و حکومتی نیز اهمیتی دینی داشت.^۴ پس از آن مرحله، تفکر، غیر دینی شد؛ آن‌گاه هنر در تمام شاخه‌هایش این ویژگی را یافت و سرانجام خود دین در برابر این سیر و جریان تسلیم شده و سرفرود آورده است. نهضت رنسانس سبب شد که این جریان با ادعای حرکت تدریجی در جهت نیل به آزادی پدیدار شود؛ اما اکنون که جریان مذکور به بن بست خطرناکی رسیده، بسیاری معتقد شده‌اند که رنسانس، در واقع آزادی از دست دادن امکان نیل آدمی به یگانه آزادی حقیقی (آزادگی معنوی و آزادی نجات) بوده است؛ زیرا هر آزادی غیر معنوی، جز بردگی و بندگی در برابر قدرت‌های طبیعی بیرون از انسان یا در برابر احساسات و انفعالات نفسانی آدمی نیست.

در مقابل بیماری «دنیاگرایی و دین‌زدایی افراطی» و این آزادی غیر مطلوب که امروزه به هرج و مرج کشانده می‌شود، اسلام تصویری کاملاً مقدّس از زندگی را می‌نماید و تصویری از آزادی عرضه می‌کند که به قصد یافتن راهی به سوی ملکوت و ذات لایتناهی، با انقیاد و تسلیم در برابر اراده الهی آغاز می‌شود. در واقع، در زبان و بیان مردم مسلمان، تفاوت و تمایزی بین قلمرو مقدّس (لا هوتی)

و نامقدس (ناسوتی یا دنیایی) وجود ندارد و حتی اصطلاحات مناسبی برای ترجمه چنین مفاهیمی نیز یافت نمی‌شود.^۵ از طریق قانون الاهی یا شریعت که همه حیات بشر را تحت پوشش قرار می‌دهد، کلیه فعالیت‌های آدمی، بُعدی متعالی و صبغه‌ای دینی می‌یابد و هر فعالیتی تقدس یافته، معنادار می‌شود. این ویژگی، مستلزم این است که شخص، شریعت را بپذیرد و بدان عمل کند و ماهیت بشری خود را در برابر آن قربانی کند. به هر حال، بدون نوعی ایثار و قربانی، هیچ چیز تقدس نمی‌یابد؛ چنان که لغت قربانی (Sacrifice) از ریشه «قرب» (و در انگلیسی از ریشه sacrum یعنی مقدس و Facere یعنی ساختن) تشکیل شده است.

غیر مسلمانان همواره تعجب می‌کرده‌اند از این که مردم مسلمان تا چه حد گسترده به شریعت پایبند بوده‌اند و حتی در قرون جدید که از نفوذ شریعت در میان طبقات خاصی کاسته شده، رفتارهایی را که شریعت بنیاد نهاده، پایدار مانده است.^۶

نیایش روزانه مسلمانان (نماز به فارسی و اردو)، محور و اساس شریعت و برحسب حدیث نبوی، رکن یا عمود دین است. یکی از خصوصیات قابل توجه نماز این است که بر خلاف عبادت‌های فردی دین‌هایی چون مسیحیت، آیینی همگانی است که در هر مکانی و به وسیله هر مسلمانی قابل انجام است. وظایف مربوط به رهبری آیینی (روحانی) که در برخی از ادیان به طبقه‌ای خاص منحصر شده، در اسلام به وسیله همه اعضای امت اسلامی قابل اجرا است، و این خصوصیت، به تک تک مردم مسلمان این امکان را می‌بخشد تا جزئی از جمع مؤمنان و امت اسلامی به شمار آیند بدون آن که ضرورتاً در قلمرو جغرافیایی اسلام زندگی کنند؛ از این رو، در عصری به سان عصر ما که اشخاص، اغلب در حال انجام مسافرت‌های طولانی هستند و در نتیجه، انجام دادن برخی از احکام دینی مشکل به نظر می‌رسد، اسلام این مزیت نسبی را دارد که شعایر آن در هر جا قابل انجام است؛ البته این واقعیت که اسلام تا این حد ممتاز قدرت سازگاری و انطباق با محیط را دارد، بدین معنا نیست که مسلمان باید با دنیای جدید، با وجود همه اشتباهاتش، هم‌نوا و هم‌ساز شود. اسلام، همانند هر حقیقت و حیاتی دیگر، نازله‌ای از سوی خداوند است؛ بنابراین، خود دنیا باید با این حقیقت هم‌نوا و هم‌ساز شود و عکس آن شایسته نیست. با تکیه به این اصل، می‌گوییم شخص علاقه‌مند به اجرای شریعت اسلامی، در هر موقعیتی می‌تواند شریعت را انجام دهد، بر خلاف برخی از ادیان که شعائر روزانه آن‌ها نقش مهمی در حیات دینی مؤمنانش دارد و شرایط و مشکلات برونی انجام آن‌ها، فرد مؤمن آن دین را به ستوه می‌آورد.

شعائر روزانه مسلمانان همچنین این مزیت شگرف و فوق‌العاده را دارد که می‌تواند محور کانون توجه خود را در همه جا به همراه داشته باشد. درد انسان متجدد، درد فقدان محور و کانون توجه

است. فقدانی که به روشنی در به اصطلاح ادبیات و هنر آشفته اعصار جدید به تصویر کشیده شده است و اسلام، به طور مستقیم به رفع این نقیصه می‌پردازد. به طور کلی، نیایش انسان را در بُعد و سمت و سویی قائم و در امتداد محوری که به کانون و محور عام متوجه است، قرار می‌دهد. شعایر اسلامی این ویژگی را دارد که محور و کانون توجه آن، به هر مکانی قابل انتقال است. این واقعیت که جهت و سمت و سوی ادای نمازهای یومیّه در همه جای دنیا مکه (کانون و محور اسلام) است، به روشنی محور و کانون توجه مسلمانان را در هر مکانی که به نماز قیام کرده باشد، مشخص می‌کند. از طریق تأثیر این نیایش‌ها، انسان با کانون هماهنگ‌کننده وحدت بخش فعالیت‌ها و زندگانی‌اش، اتصال مداوم دارد.

آموزه اساسی توحید، مبین ضرورت وحدت و اتحاد است. خداوند، واحد است و بشر نیز که به صورت خداوند آفریده شده (خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ) باید به این یگانگی نایل شود. چنان که ذکر شد،^۷ هدف سلوک و حیات معنوی در دین، اصولاً پدید آمدن وحدت کامل و کلی انسان در همه مراتب و گسترده‌ها است. انسان متجدد از قالب‌بندی شدن افراطی اندیشه‌اش در علم و آموزش و همچنین در حیات اجتماعی خویش رنج می‌برد. بر اثر فشار فن‌آوری (تکنولوژی) دلبستگی‌های اجتماعی و حتی شخصیت انسانی افراد به پریشانی و از هم‌گسیختگی کشانده شده است.

آرمان اسلامی وحدت و توحید، در تضاد سخت با این‌گسیختگی است و سبب می‌شود تمایلات مرکز‌گرای بشر که او را همواره به نابود کردن نفس و توان خود در مسیر محیط بیرونی متمایل می‌سازد، جهت معکوس یافته و جان و نفس به سوی کانون خود روی بگرداند.

امروزه هر کسی سخت به صلح و آرامش نیاز دارد؛ ولی این نیاز به هیچ وجه تحقق نیافته است. و دقیقاً بدین علت فلسفی و معرفتی، انتظار رسیدن به آرامش به وسیله تمدن غافل از یاد خداوند، امری بیهوده است. صلح و آرامش نظام بشری در نتیجه صلح و آشتی با خدا و طبیعت به دست می‌آید^۸ و معلول تعادل و وحدتی است که فقط از طریق یک‌پارچگی ناشی از عقیده توحید به دست آید.

اسلام را ناعادلانه، دین شمشیر و جنگ وصف کرده‌اند؛ در حالی که صلح و آرامش را از طریق تسلیم در برابر اراده خداوند می‌جوید؛ چنان که کلمه اسلام در زبان عربی هم به معنای تسلیم و هم به معنای صلح و آرامش است و این آرامش، به این علت ایجاد می‌شود که اسلام به هر چیزی جایگاه در خور و مناسب آن را اعطا می‌کند. اسلام بین نیازهای جسمانی و معنوی و همچنین بین این جهان و عالم آخرت، تعادل و موازنه کاملی برقرار می‌سازد. هیچ صلح و آرامشی در این تمدنی که تمام سعادت و آسایش انسان را به ارضای نیازهای حیوانی تنزل می‌دهد و از توجه به نیازهای فراتر از

وجود زمینی و ناسوتی وی سرباز می‌زند، تحقق نمی‌پذیرد. افزون بر این، این تمدن با پایین آوردن مرتبه انسان به موجودی کاملاً خاکی و زمینی، قادر نیست نیازهای معنوی او را که همچنان باقی خواهد ماند، برآورد؛ در نتیجه ماتریالیسمی غیر حسّاس و خشن با معنویتی کاذب پدید خواهد آمد که مخالفتش با ماتریالیسم، بیش از آن که واقعی باشد، خیالی است.^۹

با این که این حیات دنیایی به صورت غایت و هدف انسان جدید تکریم می‌شود، امروزه حیات زمینی و خاکی انسان نیز در معرض خطر قرار گرفته است، یکی از آموزه‌های اساسی و موکّد اسلام به دنیای جدید آن است که باید به هر چیزی قدر و منزلت شایسته‌اش اعطا شود و هر عضوی در جایگاه خود قرار گرفته، ارتباط درست بین امور تضمین شود صلح و آرامش مطلوب انسان فقط در صورتی تحقق می‌یابد که نیازهای کلی انسان نه تنها در حیطه توان و استعداد فکری او بلکه برای موجودی در نظر گرفته شود که برای ابد آفریده شده است. توجه صرف به نیازهای طبیعی و مادی انسان، آدمی را به مرتبه بردگی تنزل می‌دهد و مشکلاتی حل‌ناشدنی را حتی در سطح مادی برای او پدید می‌آورد. با این که پزشکی جدید (و نه دین) سبب مشکل افزایش جمعیت می‌باشد، با این وصف، از دین خواسته می‌شود تا با انصراف از بخشی از کل معنای مقدّس حیات بشری، به حل این مشکل پردازد. افزون بر آن، یکی از دلمشغولی‌های ضرور امروز، مسأله مصالحه و همزیستی ادیان است. در این حوزه نیز اسلام برای انسان متجدّد و معاصر، پیام ویژه‌ای دارد. چنان که در یکی از فصول پیش‌خاطر نشان کردیم، اسلام اعتقاد به پیامبران گذشته را یکی از ضروریات دینی دانسته و با قاطعیّت کامل، کلیت و شمول وحی را تأیید می‌کند.^{۱۰} هیچ متن مقدّس دیگری بیشتر تر و آشکارتر از قرآن، این کلیت و شمول دین را تأیید نمی‌کند. در تصویر و تجسم دین در جلوه کلی و عام آن در سراسر حلقات تاریخ بشر، اسلام (واپسین دین از حلقه ادیان موجود)، در این دیدگاه به هندوئیسم (نخستین و قدیم‌ترین دین موجود) می‌پیوندد.

اسلام در زمینه‌های فلسفی و مطالعات تطبیقی ادیان برای تعلیم به کسانی که می‌خواهند این موضوع را در سطحی جدی‌تر از صرف گردآوری وقایع تاریخی و شواهد زبان‌شناسی مطالعه کنند، آموزه‌های بسیاری دارد.

سرانجام در بحث از مسأله صلح و آرامش، باید به صلح درونی که بشر امروز مایوسانه در پی نیل به آن است، پرداخته شود. این که خیل عظیمی از مرتاضان و درمان‌بخشان کاذب و ناصالح در غرب استقرار یافته‌اند، دلیل قانع‌کننده‌ای برای یأس آور بودن کوشش بشر است. امروزه انسان‌ها به صورت فطری، اهمّیت مراقبه، تأمل و تعمق را احساس می‌کنند، اما افسوس که فقط شمار اندکی از آنان حاضرند انضباط و ریاضت توصیه شده از طرف یکی از سنت‌های اصیل را تحمل کنند؛ در حالی که

فقط توسل به یکی از این سنت‌ها می‌تواند تضمین‌کننده سرور و شادمانی برای تعمق و تأمل آنان در حقایق مینوی باشد؛ از این رو اینان به مراکز مواد مخدر یا مراکز خودسازی و هزار و یک مرشد شرقی روی می‌آورند و این رویکردها تاوانی است که غرب به سبب تمام آن چه با سنت‌های شرقی در خلال عصر استعمار، انجام داده است، می‌پردازد.

اسلام تمام ابزار لازم برای شناخت معنوی در والاترین معنای آن را دارد و عرفان، طریق برگزیده منتخب نیل به این معرفت است. با این حال، تصوف چون همان بُعد باطنی و درون اسلام است نمی‌تواند جدا از اسلام برگرفته شده و بر حسب آن عمل شود.^{۱۱}

فقط اسلام می‌تواند کسانی را هدایت کند که برای رسیدن به آن، بهجت و اطمینان قلبی تصوف و چشیدن طعم روضه رضوان و جنة المأوی استعداد و تمایل لازم را دارا هستند.

در این جا، ویژگی تصوف (یا طریقه باطن‌گرایی اسلام) این است که می‌تواند در هر جا و در هر مرحله از زندگی اجرا شود. تصوف، بر پرهیز ظاهری و کناره‌گیری از دنیا مبتنی نیست؛ بلکه بر کناره‌گیری درونی و باطنی فرد از دنیا بنیاد نهاده شده است. چنان که یکی از صوفیان معاصر گفته است: «این من نیستم که جهان را ترک گفتم؛ بلکه این جهان است که مرا ترک کرده است. این کناره‌گیری درونی می‌تواند با فعالیت‌های بیرونی و ظاهری شدید قابل جمع باشد. تصوف، «زندگی فعال» و باطنی را با ذات و وحدت بخش خود اسلام هماهنگ و قرین می‌سازد.

استعداد و نیروی معنوی اسلام به وسیله فعالیت شدید، در پی خلق فضایی در عالم بیرون است تا آن که ذاتاً آدمی را به تأمل، مراقبه و تعمق بکشانند؛ چنان که در روح هنر اسلامی این ویژگی دیده می‌شود^{۱۲} و تضادهای بیرونی را که طبق قاعده پیامد کوشش‌ها و فعالیت‌ها است، در صلح و آرامش درونی که ویژگی «واحد حقیقی» و کانون توجه است، منحل کند. اسلام نیز همانند دیگر ادیان اصیل، حامل پیامی از سوی ابدیت برای آن عنصری در بشر است که تغییرناپذیر و باقی است و ذاتاً زمانمند نیست. افزون بر این، اسلام با ویژگی خاص که مشیت الهی در آن به ودیعه نهاده، همه انسان‌ها را در هر حالت و هر دنیای قادر می‌سازد که از آن پیروی کنند و از آموزه‌های آن مستفیض شوند. اگر بتوان «دنیایی» را فرض کرد که دین به طور عام، و اسلام به طور خاص، هیچ معنایی برای آن نداشته باشد، آن دنیا لزوماً دنیای بدون «معنا» خواهد بود و چنین دنیایی فقط در توهم محض موجودیت دارد. مادام که عنصری از حقیقت مرتبط با کل عالم وجود داشته باشد یا با چنین عالمی پیوند خورد، اسلام هنوز پیامی اصیل برای آن عالم دارد و آن پیامی حقیقی است؛ چرا که از حق مطلق نازل می‌شود. بر حسب آموزه‌های مابعد الطبیعی اسلام، سرانجام حقیقت مطلق و واقعیت مطلق یکی است و یگانگی دارد.

1. See: F.Schuon, *Light on the Ancient worlds*, chapter 1 and 2.
۲. اسلام عبارت از مواجهه الله کما هو، با انسان کما هو است. الله کما هو یعنی: الله نه آن گونه که بر ما تجلّی کرده؛ بلکه بر حسب ذات او که می‌افریند و وحی می‌کند و انسان کما هو یعنی: نه آن انسان ضعیف و گمراه، بلکه انسانی که هوشمند و ذکی آفریده شده و خدای مطلق را می‌پذیرد و می‌تواند وسایلی را که رساننده او به خدای مطلق است، برگزیند.
۳. برای نمونه بنگرید به J.servier, *L'Homme et L'invisible* که شواهد مبتنی بر انسان‌شناسی و نژادشناسی بسیاری در اثبات و ماهیت ذاتاً ابدی و باقی انسان در سراسر اعصار ارائه می‌کند. این مسأله شایان اهمیت است که اخیراً انیستیتو آکادیم رم، تحت مدیریت پرفسور المیرزولا، برای نخستین بار در سال‌های اخیر، همایش بزرگی در باب ارزش‌های پایدار در فرایند تاریخی برگزار کرده است. نگاه کنید به:
I valori permanent nel divenire stori Co Rome, 1969.
4. See: S.H.Nasr, 'spiritual and temporal authority in Islam' in *Islamic Studies*, PP. 6 - 13.
5. S.H.Nasr. 'Religion and Secularism, their Meaning and Manifestations, in Islamic History' in *Islamic Studies*, PP. 14 - 25.
۶. در خصوص اهمیت شریعت در اسلام، ر.ک: S.H.Nasr, *Ideals and Realities of Islam*, chapter IV.
۷. به فصل دیگر این کتاب با عنوان تصوّف و یک‌پارچگی انسان مراجعه شود.
8. See.S.Nasr. *The Encounter of Man and Nature*, chapter IV.
۹. درباره مراحل اعتراض بر ضد معنویت حقیقی که از طریق انگیزه مادی به معنویت کاذب منتهی شده، ر.ک: R.Guenon, *The Reign of Quantity and Signs of times*, PP. 229 ff.
۱۰. برای اطلاع از بحثی کلی تر ر.ک: F.schuon. *The Transcendent Unity of Religions*.
۱۱. متأسفانه برخی از صوفیان کاذب در اروپای مرکزی به آرمان تصوّف و عرفان اسلامی آسیب بیش‌تری می‌رسانند. خطای نخست آنان این است که می‌خواهند تصوّف را از اسلام جدا کنند و آن را به نوعی، نهانگرایی عاری از بهره معنوی و در چارچوب فکری خطرناک مبدل سازند. بطلان مدّعیات گراف اینان از نتایج اسف‌بار و رقت‌انگیز این نوع تقلید از تصوّف به روشنی قابل مشاهده است.
۱۲. در خصوص اصول و عناصر معنوی هنر اسلامی، ر.ک: T.Burckhardt. 'perennial Values of Islamic Art', *Studies in Comparative Religion*, summer, 1967. PP. 132 - 141 and see; T.Burckhardt, *Sacred Art in East and West*, London, 1967, chapter IV.